۱۷۲

سلسله درسهای عرفانی

هُوَ ۱۲۱

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

این روزها به مناسبت حضرت فاطمه علیهاالسلام عزاداریم. البتّه واقعاً ما تمام سال را عزادار هستیم، تا وقتی که امام دوازدهم ظاهر شوند تا آن موقع ما عزا داریم. ان‌شاءالله آن حضرت ظاهر می‌شوند و بعد از ظهور خروج می‌کنند یعنی در واقع قیام می‌کنند. در دعاها می‌خوانیم: «از جهت ظهور و خروج»، به‌هرجهت تا آن موقع عزاداریم. منتها عزادار نباید گرسنه بماند، غذا می‌خورد، راه می‌رود، کارهایش را همیشه می‌کند ولی در دلش مثل یک نارنجکی، بمبی هست که گاهی می‌ترکد، همه‌ی وجودش را می‌گیرد و ناراحت می‌شود. بیشتر بیماری حضرت و ناراحتی‌های حضرت قهری بود. حضرت فاطمه تقریباً یکی یک‌دانه بود برای اینکه آن خواهران دیگر قبلاً شوهر کرده بودند با همان مردم مکّه و مدینه که کافر بودند، مشرک بودند. حضرت فاطمه تنها فرزند پیغمبر بود که حتّی انعقاد نطفه‌ی حضرت در زمان پیغمبری رسول‌الله بود. به این جهت یک اجر و قرب خاصّی نزد پیغمبر داشت.

حضرت رسول فرموده است که فاطمه یک پاره‌ای از جگر من است. اگر او را اذیّت کنید من را اذیّت کرده‌اید. حالا ما می‌گوییم خیلی‌ها به این حدیث توجّه نداشتند ولی بالاخره در زمان حیات رفتار پیغمبر را دیده بودند. البتّه زن دیگری هم بود که در زمان حیات، مردم می‌دیدند پیغمبر به او توجّه دارد و آن عایشه بود. زن‌ها یک سؤالات شرعی‌ای دارند که نمی‌خواهند این را به یک مرد بگویند، می‌خواهند به یک زن بگویند. حضرت فاطمه علیهاالسلام هم چنان غرق در محبّت و ارادتِ پیغمبر بود که حال و مجال سؤال کردن نداشت یعنی خودش فقیه نبود، اصلاً خود علمش فقه بود. به‌علاوه‌ی آن، دختر هم خجالت می‌کشد از پدرش یک سؤالاتِ شرعی را بپرسد ولی از همسر خجالت ندارد. این است که سؤالاتی هم که مردم داشتند از عایشه می‌پرسیدند که او یا یادش بود یا از پیغمبر می‌پرسید. البتّه همانطوری که ما دیدیم هم در شیعه، هم در سنّی، همه جا، خبر دروغ فراوان است. الان من زنده، شما زنده، خیلی دروغ‌ها ممکن است از طرف من بشنوید. چطور است، چه بیماری‌ای است که بیماری جعل است! این است که می‌بینیم در کتاب‌های فقهی که نوشته شده دو هزار خبر از عایشه نقل شده، از فاطمه علیهاالسلام شصت تا. البتّه سؤالاتی که فاطمه از حضرت می‌پرسید یا مردم از آن حضرت می‌پرسیدند، یک سؤالاتی بود که به زبان نمی‌آمد، اهل زبان نبودند. آنهایی بودند که دل‌شان همیشه در حرکت بود ولی مع‌ذلک تعداد را نگاه می‌کنیم این همه، قهراً یک رقابتی بود یعنی حضرت فاطمه که در این عوالم و دنیای ما نبود که اینطور بگوییم ولی عایشه قطعاً بود. اوّلاً فاطمه را حضرت خیلی دوست داشتند، این ممکن است موجب حسادت بشود. بعد هم حضرت فاطمه فرزند آوردند، پنج فرزند داشتند که پیغمبر، فرزندانِ فاطمه را هم فرزندِ خودش حساب می‌کرد. حسنین نوه‌ی پیغمبر

بودند ولی پیغمبر مثل فرزندِ خودش همانطور از آنها رسیدگی می‌کردند ولی بعد از وفات شاید یک‌خرده تعدیلی شد، چنانچه در یک کتابی خواندم به اسم عایشه بعد از پیغمبر یا عایشه (یک چنین عبارتی) که مثلاً فاطمه مثل فرزند عایشه حساب می‌شد، البتّه دختر شوهرش بود. بعد از آنکه علی علیه‌السلام را شهید کردند، یک داستانی است می‌گویند که چند نفری گفتند: برویم به عایشه هم تسلیت بگوییم. آمدند منزلش که تسلیت بگویند، منزلش گفتند: نیست. رفته زیارت حضرت پیغمبر. اینها آمدند زیارت حضرت پیغمبر که آنجا عایشه را هم ببینند. دیدند عایشه روی مرقد حضرت رسول افتاده، متأثّر گریه می‌کند و زبان گرفته، اصطلاحاً می‌گویند «زبان گرفته». گوش دادند گفتند ببینیم چه می‌گوید؟ دیدند خطاب به پیغمبر عرض می‌کند: یا رسول‌الله! پسر عمویت و بهترین دوست و جانشینت، کسی که در همه جا او را بر همه ترجیح می‌دادی، کسی که بهترین دختر خانواده یعنی فاطمه را به ازدواجش درآوردی، این آمده پیش تو. منظور از این فاطمه و علی علیهماالسلام اینطوری اسم می‌برد. بنابراین نمی‌شود توهّم کرد اینها شاید در دل بعضی‌ها جنبه‌های حسادت بوده، نمی‌دانم.

عُمَر را می‌دانید چقدر خشن بود حتّی در صف‌های نماز که باید پاها صاف باشد، شمشیر خودش را درمی‌آورد می‌گذاشت و می‌گفت صف نباید از این‌جا جلوتر برود، اگر جلوتر باشد با همین شمشیر زیادیِ آن را می‌بُرم. خیلی خشن بود البتّه نه خشونت بیجا، در راه اجرای احکام (البتّه به خیال خودش) برای اینکه خیلی وقت‌ها هم حکمی را شرعی خیال می‌کرد. یک زنی را می‌خواست حَد بزند وقتی رفتند که حد بزنند، علی علیه‌السلام در آن موقع وارد مجلس شد. از اینها پرسید: چیست؟ این زن را کجا می‌برید؟ گفتند: می‌بریم حد بزنیم. گفت: صبر کنید، ایستادند. علی تشریف آورد، گفت نه! زنِ حامله است، حد نمی‌زنند. تا وقتی وضع حمل کند، بعد که وضع حمل کرد، گفتند: حد بزنیم؟ حضرت فرمود: شیر باید بدهد، تا دو سال شیر می‌دهد. همینطور تا مدّتی او را نگه داشتند بعد از چند سال تقاضای عفو کرد، او را بخشیدند. به‌هرجهت اینطور علی علیه‌السلام حکومت داشت و عمَر هم با همه‌ی خشونتش در مقابل علی، در امور شرعی مطیع بود.

یا بار دیگری عُمَرِ با این خشونت، بالای منبر بود و داشت صحبت می‌کرد. خلیفه بود باید هم همه گوش بدهند، منزل فاطمه یک اتاقی بود یک در داشت به مسجد پیغمبر و خانه‌ی پیغمبر و یک در بیرون، مستقل. حسین علیه‌السلام ظاهراً طفلی هشت، نه ساله، ده ساله ولی همه احترامش کردند، آمد دید عُمَر دارد حرف می‌زند، ایستاد گفت: یابن‌خطاب از منبرِ پدر من بیا پایین، برو بالای منبر پدرِ خودت. عُمَرِ با آن خشونت اگر کسی وسط حرفش...! آمد پایین و رفت جلوی حضرت امام حسین که طفل کوچکی بود گفت: چشم، من آمدم پایین، پدر من منبری نداشت که بالایش بروم. اگر هزار گناه دارد هزار تا از این چیزها هم دارد و حالا به‌قول آقای مرحوم میرزای قمی رحمه‌الله‌علیه از فقهای مشهور، خطاب به آن سؤال گفته بود تو همه‌ی کارهای زندگی‌ات درست شده که حالا می‌خواهی ببینی به ابن‌سینا یا فلان‌کس لعن کنی یا نکنی! به تو چه؟ آنها هر چه بودند رفتند، حالا خودشان می‌بینند آنجا چه کردند. تو به فکر خودت باش.

ابوبکر و عُمَر یک‌بار آمدند خدمت فاطمه علیهاالسلام، فاطمه گفت که پدرم گفت: هر که فاطمه را آزار بدهد، من را آزار بدهد و هر که من را آزار داده، خدا را آزار داده و چنین کسی جایش در مثلاً جهنّم است

(یک چنین عبارتی). شما این فرمایش پدرم را شنیدید؟ گفتند: بله! فرمود: پس بدانید من از شماها ناراضی‌ام، شما من را آزار دادید. این دو نفر ساکت، هیچی نگفتند. بعد، از فاطمه اجازه گرفتند و گفتند: ما می‌خواهیم شرفیاب بشویم خدمت‌تان و تسلیت بگوییم، تسلیت فوت، حضرت اجازه ندادند گفتند: نه، من اجازه نمی‌دهم. اینها دم در ایستاده بودند اینطور نبودند که شبانه وارد بشوند با بگیر و ببند، نه! ایستادند. در این ضمن علی بیرون بود آمد که بیاید منزل. دید اینها دم در هستند سلام و علیک و بعد حضرت پرسیدند: چرا اینجا ایستادید؟ گفتند: آمدیم خدمت فاطمه که تسلیت بگوییم، ما را راه ندادند. حضرت فرمود: با من بیایید. بعد خودِ علی آمد از فاطمه اجازه برای اینها گرفت که برای تسلیت بیایند. فاطمه عرض کرد که خانه‌ی توست به هر کس می‌خواهی... آنوقت این دو نفر آمدند که این مذاکره بین‌شان شد. بعد ابوبکر، پیرمرد خیلی ناراحت شد گفت من که می‌روم استعفاء می‌دهم. عُمَر گفت که حق نداری، نمی‌توانی استعفاء بدهی. تو از مردم بیعت گرفتی، مردم با تو قرارداد بستند که تو حکومت کنی. حق نداری یک‌طرفه این قرارداد را به هم بزنی. با این استدلال شرعی، استدلال درست، نگذاشت که ابوبکر به‌اصطلاح استعفاء بدهد برود.

فاطمه علیها السلام در حالی که نمی‌دانم آن اخباری که هست، من خبرشناس نیستم، مطالعاتم این نیست، نمی‌توانم بحثِ در آنها کنم ولی بعید می‌دانم کسی جرأت کند، جرأت از لحاظ دلِ خودش که به فاطمه اینطور فکر کند، نه عمل تازه! اینطور فکر کند که فاطمه را باید برویم اذیّتش کنیم ولی مع‌ذلک آنچنان مرگِ پدر در ایشان موجب تأثّر و ناراحتی بود که بعد از مرگ پدر عمر کوتاهی داشت که بعضی‌ها می‌گویند هفتاد و پنج روز، بعضی‌ها می‌گویند نود روز بعد از مرگ پیغمبر، مختلف است و چون زمان رحلت پیغمبر هم معلوم نیست این هم دو تا نامعلوم، موجب شد که سالمرگ رحلت شهادت‌گونه‌ی حضرت فاطمه مخفی باشد، معلوم نیست چه زمانی است. حتّی محلّ دفن حضرت هم تا مدّت‌ها، زیاد معلوم نبود.

برای اینکه گذشته از این اختلاف مذهبی که بود، از قدیم هم بین قبیله‌ی بنی‌امیّه که حتّی عثمان هم نزدیک اینها بود و قدرت داشتند، ثروتمند هم بودند و بین بنی‌هاشم اختلاف بود، آن هم به این دشمنی اینها کمک می‌کرد. ابوسفیان هم وقتی مسلمان شد که حالا ما حق نداریم به ابوسفیان هم حتّی بد بگوییم ولی باداباد، ما بد می‌گوییم که آن سفری که پیغمبر سفر حجّةالوداع بود بین مسلمین گفتند که پیغمبر امسال حج می‌خواهد بکند، هر کس هم دلش می‌خواهد می‌تواند بیاید. می‌گویند در حدود بیست هزار نفر آمدند. شب نزدیک مکّه رسیدند، چادرها را زدند و خوابیدند، هر چادری هم یک شمعی یک چراغی داشت. در این ضمن ابوسفیان خبر شد، آمد که پیغمبر را مُجاب کند که اینها برگردند. از آن‌طرف عباس عموی حضرت آمد که ابوسفیان را خدمت حضرت ببرد. ابوسفیان این همه چراغ‌ها را دید، همه‌ی بیابان پر از چراغ است. از عباس پرسید که اینها چیست؟ گفت: اینها پیروان محمّد هستند. گفت: اینقدر جمعیت! یک شبی که فرار کردند پیغمبر بود و ابوبکر، دو نفری شتر سوار شدند در رفتند و امروز این همه! خیلی تعجّب کرد. بعد عباس گفت که بیا با من برویم، قبلاً اجازه گرفته بودند. گفتند امّا بین راه خودت را آشنا نکنی برای اینکه مردم اینقدر از تو عصبانی هستند که اگر بفهمند، قبل از اینکه به پیغمبر برسی تو را نابود می‌کنند. اینها آهسته آمدند به

خیمه‌ی پیغمبر و سلام کردند، حالا یادم نیست که این مکالمه را ابوسفیان با پیغمبر کرد یا قبلاً با عباس. به پیغمبر گفت: تویی که آن روز آنطوری فرار کردی، امروز این همه جمعیت است! حضرت فرمودند: حالا مسلمان شدی؟ مسلمان یعنی تسلیمِ اطاعت، در واقع یعنی در همین حد، شهادتین را می‌گویی البتّه نگفت ولی گفت: من امروز فکر می‌کنم تویی که این همه قشون جمع کردی، حتماً یک نیرویی، یک دستی پشت تو هست. خداوند همانطور در پرده نشانش داد، نخواست ببیند. دیدار ندارد و بعد همین ابوسفیان، مدّت‌ها بعد یعنی بعد از رفتن حضرت و خلافت ابوبکر و عُمَر و عثمان که خلیفه شد از بنی‌امیّه بود که ابوسفیان رئیسش بود، ابوسفیان آنوقت هم کور بود، نمی‌دید. با عصا آمد در مجلس عثمان به‌اصطلاح برای تبریک خلافتش، نگاه کرد گفت: کسی نیست غریبه‌ای؟ همه گفتند: نه، همه بنی‌امیّه هستیم. حالا نمی‌دانم این شعر را او گفت یا بعد جای دیگر:

لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلا خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحْيٌ نَزَلْ

با قدرت و سلطنت چند روزی بنی‌هاشم بازی کردند یعنی قدرت به دست آوردند وإلّا خبری نیست و وحی هم نیست. این ابوسفیانی که بعد از ده، بیست سال و بعد پسرهایش مثلاً مسلمان شدند. آنوقت اینها قدرت به دست آوردند، حضرت فاطمه را آزار دادند صریحاً جرأت نمی‌کردند، عملاً حضرت را تحت فشار و توهین قرار می‌دادند و حضرتی که زمان پدر، آن همه احترام، آن همه محبّت داشت، حالا دچار اینها شده بود. این از مرگ بدتر است. اینطور زندگی، این حیات! به این جهت واقعاً فاطمه مقامش از شهید بالاتر است. امامت که عصمت است از شهید بالاتر است. شهید معصوم نیست و برای ما چهارده معصوم که پیغمبر و دخترش جزء آنهاست، معصوم هستند. به این جهت ما از این بزرگان فقط عزای فاطمه را می‌گیریم و عزایش ابدی است. ان‌شاءالله خداوند فرزندِ فاطمه که امروز از دست ما و از دست ابوسفیان و معاویه و یزید از نظر آنها پنهان است، یک روزی ظاهر بشود. ان‌شاءالله این لکّه را از دل‌های ما پاک کند و ما خودمان انتقام اینها را ببینیم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۲/۲۳)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجّاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت گزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال jozveh121@ در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.